

## قرآن

### اشکال سوم به استاد جواد آملی

اشکال سومی که بر استاد آقای جواد آملی داریم، این است که طلب هدایت روی مفهوم "صراط" نمی رود، چون من نمی خواهم به مفهوم "صراط" هدایت پیدا کنم، مل همین مطلب را وقتی می گوئیم که احکام روی مفهوم "غروب" نرفته است، بلکه احکام روی واقع "غروب" می رود. اینجا هم هدایت روی مفهوم نمی رود، بلکه روی واقع "صراط" می رود، واقع "صراط" هم امیرالمومنین ع است. حالا باید ببینیم اینکه طلب می کنیم خدایا ما را به امیرالمومنین ع هدایت کن، یعنی چه؟ در اینجا بحث هدایت است، بحث این نیست که دین با سالک متحد شده است، ما اینجا از خدا هدایت به امیرالمومنین ع را می خواهیم، حضرت وقتی می فرمایند صراط مستقیم، امیرالمومنین ع است، یعنی هدایت امیرالمومنین ع را طلب کنید. منظور از هدایت امیرالمومنین ع هم هدایت به ولایت امیرالمومنین ع است، یعنی مرجعیت و رهبریت امیرالمومنین ع. پس اینجا منظور ولایت امیرالمومنین ع است که یا ولایت است که همان تولی و تبری می شود، یا ولایت است که می شود همان امامت. پس می خواهد بگوید که من تحت لوای امامت امیرالمومنین ع قرار بگیرم که به این شکل، هدایت شوم.

### ولایت شرط ایمان

هر کدام را که بگوئیم، چه ولایت به معنی تولی و تبری که نص بر این داریم که از واجبات شرعی است، و چه ولایت.

امامت قطعاً در ایمان شرط است، که مفروض عنه تمام فقها و تمام علمای شیعه است، یعنی بدون امامت بلافصل امیرالمومنین ع، ایمان نیست. برخی مثل صاحب حدائق و سیدنا الاستاذ صاحب مبانی المنهاج و آقای شبیری و برخی قدما فراتر رفته اند و گفته اند، امامت و ولایت، شرط اسلام است و اگر کسی منکر باشد، کافر واقعی است منتها استثنا خورده است.

تولی تبری هم از واجبات است و از فروع دین است، که تولی به امیرالمومنین ع واجب می شود و تبری از دشمنان هم واجب می شود. اگر این هم نباشد، فرد در صراط مستقیم نخواهد بود، حال به یک دلیل اشاره می کنیم.

صحيحه عجلان: "عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَجَلَانَ أَبِي صَالِحٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَوْقَفْنِي عَلَى حُدُودِ الْإِيمَانِ فَقَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ صَلَاةُ الْخَمْسِ وَ آدَاءُ الزَّكَاةِ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حُجُّ الْبَيْتِ وَ وِلَايَةُ وِلِيِّنَا وَ عِدَاوَةُ عَدُوِّنَا وَ الدُّخُولُ مَعَ الصَّادِقِينَ"<sup>1</sup>

این از روایاتی است که دلالت بر وجوب تولى و وجوب تبرى دارد. در فروع دین، تولى و تبرى واجب است، که از قدیم به بچه ها یاد می دادند که اصول دین، چند تا است و فروع دین چند تا است.

پس ما چه ولایت را تفسیر کنیم به کسر به معنای به عمارت و چه به فتح، على کل حال از شرایط ایمان است.

وقتی از شرایط ایمان شد، اتحاد مشروط با شرط معقول نیست. پس در معنای "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ" بحث سالک و اتحاد نیست، بلکه به معنای این است که هدایت امیرالمومنین ع را بخواه، یعنی ولایت او را و تولى او را و تبعیت از او را بخواه.

پس نسبت به ایمان، ولایت بلا اشکال دخیل در ایمان است، یعنی بدون ولایت ایمان نیست.

### شرط ولایت در صحت اعمال عبادی

حال سوال این است که در مورد اعمال چطور؟

یک بحث اعتقادی است که در ایمان دخیل است، یعنی ایمان به توحید و معاد و نبوت، کفایت نمی کند.

اما سوال این است که ولایت آیا شرط صحت اعمال است یا نه فقط اینکه ثواب نیست؟

این مسئله بین فقها اختلاف شده است، که مشهور و معروف این است که ولایت شرط صحت اعمال است، یعنی عمل بدون او صحیح نیست.

چند جا این مطلب است، یکی در مغسّل که باید شیعیه باشد و "الایمان" شرط است، در عروه می فرماید یشتترط فی المغسّل بلوغ و عقل و اسلام و ایمان. یکی هم در صوم است، یشتترط فی صحه الصوم الایمان.

و همینطور به تناسب مواردی آورده می شود، و آقایان هم اشاره می کنند که اینجا دلیل خاص نداریم، و دلیل عام است که ادعا می کنند دلایل عام کالنص است، که آقای حکیم و آقای خویی دارند که روایتی که در مقدمات عبادات است، کالنص است بر اینکه اعمال که مراد از آن عبادات است، بدون ولایت صحیح نیست، به بیان دیگر عبادت بدون ولایت صحیح نیست. مقصود معاملات نیست، و هیچ فقیه‌ی نگفته است که اگر شیعیه نیستی معامله باطل است، در بحث معاملات کسی این حرف را نزده است و در بحث عبادات این مسئله مطرح است.

یعنی همه اعمال عبادی، مشروط به ولایت امیرالمومنین ع است.

معروف و مشهور این است که شرط صحت عمل است و بدون ولایت صحیح نیست.

در اینجا سه طائفه روایات هست که ما در این جلسه طائفه اول را می خوانیم.

یک طائفه این است که ثواب بر چنین عملی نیست.

یک طائفه این است که عمل، قبول نیست که ظاهر این است که صحیح نیست.

یک طائفه هم کالنص است بر اینکه باطل است که این روایت را می خوانیم: "مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَبِيعِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيَهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيْتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أُمَّةَ الْجَوْرِ وَ اتِّبَاعَهُمْ لَمَعْرُوْلُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمْ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ."<sup>۳</sup>

هر کس به خدا نزدیک شود با عبادتی که برایش تلاش می کند اما امام من الله ندارد، خداوند اعمالش را هم باطل کرده است که تعبیر برخی مثل آقای خوبی این است که این تعبیر "هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ" کالنص است.

بنابراین "هذه الصحيحة کالنص فی اشتراط صحة الاعمال بالولاية"

مستشکل: ...

جواب: اگر منظور ثواب باشد، "ضالٌّ متحیرٌ" معنا ندارد.

روایت دیگر روایت جابر است: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا وَ اللَّهُ ضَالًّا.

از نظر سند هم، عَمْرِو بْنُ أَبِي الْمِقْدَامِ، در سند هست که توثیق ندارد، و لکن چون ابن ابی عمیر از او روایت ندارد، موثق است. البته می توان گفت این روایت یا ظاهر است و یا کالنص.

مستشکل: ...

جواب: ما از دو نفر از بزرگان نقل می کنیم، یکی از علامه طباطبایی و یکی هم از مرحوم امام ره، می فرمایند بر اینکه ایمان، یک مفهومی است، این مفهوم قبل از عید غدیر، مصداقی داشت و بعد از عید غدیر، مصداقش ولایت است. مفهوم ایمان روشن است یعنی همان عقد قلبی است، اما مصداق این عقد قلبی قبل از عید غدیر و بعد از آن فرق می کند.

هم عامه و هم خاصه آیه " الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا " را بر امیرالمومنین ع منطبق کردند.

مفهوم ایمان تغییر نکرده است که یعنی آن اعتقاداتی که لازم است داشته باشی، که از جمله آن اعتقادات الان ولایت امیرالمومنین ع است.

## فقه

### مسئله شصت و دوم:

"الثانية و الستون: لو بقى من الوقت أربع ركعات للعصر و عليه صلاة الاحتياط من جهة الشك في الظهر فلا إشكال في مزاحمتها للعصر ما دام يبقى لها من الوقت ركعة، بل و كذا لو كان عليه قضاء السجدة أو التشهد، و أما لو كان عليه سجدة السهو فهل يكون كذلك أو لا؟ وجهان من أنهما من متعلقات الظهر، و من أن وجوبهما استقلالي و ليستا جزءاً أو شرطاً لصحة الظهر، و مراعاة الوقت للعصر أهم فتقدم العصر ثم يؤتى بهما بعدها و يحتمل التخيير."<sup>3</sup>

### فرع سوم

فرع سوم از مسئله باقی مانده بود که مرحوم سید سه قول در آنجا بیان می کند، در حالی که در فروع قلبی گفته بود "لا اشکال"، یعنی در قضای سجده و صلاة احتیاط که فرمودند با نماز عصر مزاحمت می کند و باید نماز احتیاط را بخواند.

که این را بحث کردیم و گفتیم "من أدرك" جاری نیست و مشکل است.

رسیدیم به فرع سوم: بقى من الوقت أربع ركعات للعصر و كان عليه سجدة السهو، اینجا مرحوم سید، سه احتمال داده است.

وجهان من أنهما من متعلقات الظهر، و من أن وجوبهما استقلالي و ليستا جزءاً أو شرطاً لصحة الظهر، و مراعاة الوقت للعصر أهم فتقدم العصر ثم يؤتى بهما بعدها و يحتمل التخيير.

از یک طرف به ظهر مربوط است و چون از متعلقات ظهر است، جلو می افتد.

<sup>3</sup> - العروة الوثقى (المحشى)، ج ۳، ص ۳۹۱

از طرف دیگر وجوب استقلالی دارد و نه جزئیت دارد و نه شرطیت، چون ظهر، صحیح است و به این کاری ندارد و چون وقت اختصاصی خود عصر است، پس أهم است و مقدم می شود. فرض این است که دو واجب فوری است، هم عصر، واجب فوری است و هم سجده سهو. همیشه تراحم در دو واجب فوری است مثل ازاله و نماز که دو واجب فوری مضیق هستند، اگر یکی موسع باشد، دیگر تراحم نیست. اگر أهم یا محتمل الأهمیة، احراز شد، مقدم می شود و الا تخییر می شود. حال اگر "یحتمل التخییر" را به وجه دوم بزنیم یعنی أهم و مهم در بین نباشد و مخیر باشد، که می شود دو احتمال. اگر به کل جمله بزنیم، می شود سه احتمال.

مرحوم سید در اینجا، هیچ یک را ترجیح نداده است، البته پذیرفته اگر استقلالی باشد، و اهم معلوم باشد، اهم مقدم می شود و الا تخییر است.

### اقوال در فرع سوم

حال به اقوال در مسئله می پردازیم.

در فرع سوم چهار قول هست.

#### قول اول

قول اول از سید ماین است که تردد بین الاحتمالات و عدم الترجیح است. اشاره به کیفیت علاج نشده است.

البته یک نکته هست، "نعم یظهر ممّا سبق من موجبات سجدتی السهو (در مسئله ششم) أنّ التّرك السجّو السهو لا یوجب بطلان الصلاة، قال و لو تركه أصلاً لم تبطل علی الأقوی" از اینجا استفاده می شود که این سجده نه جزء صلاة است و نه شرط است، بلکه یک واجب استقلالی است و ترکش موجب عصیان است.

از حیث اینکه هر دو واجب فوری هستند مثل نماز عصر، امر دائر است بین اینکه کدامیک اهم است، ظاهر این است که ایشان می خواهند بگویند که عصر أهم است، البته احتمال تخییر هست اما قول تقدم عصر را مقدم داشته است. در حقیقت نظر ایشان با مقداری دقت که باید از جای دیگر کمک بگیریم این است که وجوب استقلالی دارد و در باب تراحم، عصر مقدم می شود، چون یا أهم است و یا محتمل الأهمیة.

#### قول دوم

المزاحمة و تقدیم سجدی السهو علی العصر أختاره السيد الخوئی أوجهها الأول، این یعنی اینکه سجده سهو جزء نماز است؟ خیر ما نمی گوییم که سجده سهو از شرایط نماز است که اگر انجام ندادی باطل شود، اما از واجبات مستقله محضه نیست و مربوط است، و اگر مربوط شود و قاعده "من أدرك" آمد، تراحم بین "ما لیس له البدل" و "له البدل" اتفاق می افتد.

یکی بدل دارد و توسعه اش داد و وجود تنزیلی درست کرد، یعنی عصر بدل دارد و گفت شما وقت داری، "من ادرک رکعة" یعنی هنوز وقت داری و وقتت ضیق نیست، و لذا تراحم از بین می رود. اگر وقت ضیق بود، تراحم بود.

پی در حقیقت، در رتبه قبل، وقت عصر را توسعه می دهد، و می گوید شما یک رکعت را هم درک کنی، کفایت می کند، پس دو سجده سهو را باید انجام بدهد و بعد عصر را بخواند، ولو اینکه یک رکعت بیرون از وقت قرار گیرد.

"ذکر فی وجه التقديم أن جميع هذه الموارد من قبیل دوران بین ما له البدل و ما لیس له البدل و لا ریب فی لزوم التقديم الثانی" یعنی آنی که بدل ندارد باید مقدم شود، چون دیگری بدل دارد. چون عصر، بدل تنزیلی و وقت تنزیلی دارد، اما مقابل آن بدل ندارد، لذا آنچه از توابع و شئون نماز ظهر است را باید مقدم بداریم، چه صلاة احتیاط باشد و چه قضای سجده باشد و چه تشهد باشد و چه سجده سهو، اینها باید جلو بیفتند.

### اشکال استاد کاهانی به قول دوم

اشکالی که ما کردیم این است که ما نمی گوییم که سجده سهو از شئون ظهر نیست، اما شئون به این معنی است که این سبب سجده سهو است، اینطور نیست که هر چیزی که سبب شد باید جلو بیفتند. ظهر سبب شده که سجده سهو واجب شود، اما اینکه تراحم شود و قاعده "من ادرک" بیاید و بر او مقدم شود، قابل قبول نیست.

تا تراحم هم نشود قاعده "من ادرک" نمی آید، و ظهر هم می گوید من به چه مناسبتی باید با سجده سهو مزاحمت کنم؟ به من ربطی ندارد و من فقط سبب شدم برای سجده سهو، اما از شئون من نیست.

سبب بودن غیر از شئون بودن و از حالات و اوصاف او شدن است.

یعنی نماز ظهر، ظرف شده است که حالتی پیدا بشود و سهوی پیدا شود و این سهو، موجب سجده سهو است.

پس در این فرض، مزاحمت محرز نیست و ثابت نیست. اگر مزاحمت، ثابت شود، "من ادرک" تنزیلاً علی المبنای می آید، اما فی المقام، ظهر، ظرف است که موجب سجده سهو می شود و این مقدار از ارتباط موجب نمی شود که قاعده "من ادرک" اینجا منطبق شود.

سهو برای مصلی است و ربطی به نماز ندارد و نماز فقط ظرف آن است لذا از شئون آن نیست و مزاحمتی ندارد.

مستشکل: ...

جواب: بله اگر از شئون باشد، مزاحمت ایجاد می شود و ظهر باید مقدم شود.

مستشکل: ...

جواب: ما قبول نداریم، آنی که بدل ندارد، باید مقدم شود. خود مرحوم نائینی هم که مطرح کردند، قبول ندارند.

### مسئله شصت و سوم

الثالثة و الستون: لو قرأ في الصلاة شيئاً بتخيّل أنّه ذكر أو دعاء أو قرآن ثمّ تبين أنّه كلام الأدمي فالأحوط سجدة السهو لكن الظاهر عدم وجوبهما لأنّهما إنّما تجبان عند السهو، و ليس المذكور من باب السهو، كما أنّ الظاهر عدم وجوبهما في سبق اللسان إلى شيء، و كذا إذا قرأ شيئاً غلطاً من جهة الأعراب أو المادّة و مخارج الحروف.<sup>٤</sup>

در نماز به خیال اینکه ذکر یا دعا یا قرآن است، چیزی می گوید مثل یا ابا عبدالله، یا فاطمة الزهراء، و بعد روشن می شود که هیچ یک نیست، چون باید ذکر الله باشد.

مرحوم سید می فرمایند احوط استحبابی این است که سجده سهو به جا بیاورد و اما واجب نیست.

اینجا سهوی نیست، چون معتقد است که ذکر است و در جهل مرکب است و سهوی در کار نیست. آنی که موضوع وجوب سجده سهو است، این است که سهو باشد، یعنی چیزی انجام شود عند السهو، اما اینجا سهوی نیست. اما احتیاطاً بیاورد.

در جایی هم که سبق لسان بشود، سجده سهو واجب نیست. چون سهو نیست و سبق لسان است.

یا اینکه از جهت اعراب یا ماده غلط بگویند، اینها هم سجده سهو ندارد و احتیاط مستحبی به جا بیاورد.

این مسئله سه فرع شد.

فرع اول: به خیال اینکه ذکر یا دعا و یا قرآن است و بعد معلوم می شود کلام آدمی است.

فرع دوم: سبق لسان است.

فرع سوم: غلط گفت

در هر سه می فرمایند که الأحوط عدم وجوب سجده السهو، چون هیچ یک از سه مورد، سهو نیست.

پس وقتی موجب سجده نیست، مناسبتی برای وجوب سجده سهو وجود ندارد.

به فرع اول می پردازیم.

<sup>٤</sup> - العروة الوثقى (محشى)، ج ٣، ص ٣٩٢

فیه أقوال

قول اول فرمایش خود مرحوم سید است و هر کس که تعلیقه ندارد مثل آقا ضیاء و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و فیروز آبادی وجواهری و آل یاسین و کاشف الغطاء و ...

قول دوم این است که سجده سهو واجب است که مرحوم نائینی و آقای خوئی می فرمایند.

قول سوم: احتیاط وجوبی است که سجده سهو به جا بیاورد که محقق حائری و آقای گلپایگانی و سید عبدالهادی می فرمایند.

قول چهارم: "احتیاط لا یتربک بوجوب إعادة الصلاة بل هو الأقوی إن صحت الصلاة لكنها محل تامل"

اگر نماز صحیح باشد، باید سجده سهو به جا بیاورد.

محل تامل ما هم این است که نمازش باطل باشد، چون به خیالش ذکر است اما عمدا کلام آدمی گفته است.

یعنی در صحت صلاة تامل است که یعنی مشکل است نماز صحیح باشد، باید ابتدا نماز صحیح باشد که موضوع سجده سهو محقق شود.

موضوع سجده سهو، هم سهو نیست، بلکه اگر عمدی که مبطل است، نباشد، موضوع محقق می شود.

از آقا مصطفی نقل شده که مرحوم امام ره در نماز وترشان دعای کمیل می خواندند.

نوه آقای اراکی هم نقل می کند که من دیدم پدر بزرگم در شب جمعه دعای کمیل نمی خواند، و بعید به نظر می رسید لذا بر صدد بر آمدم، سحر که بیدار شد و من هم کنارش باشم که دیدم آنجا در نماز وتر دعای کمیل می خواند.

که احتمال زیاد لابد حفظ بوده اند.

خدا به همه ما توفیق دهد.

قوال الخامس: "الجمع بین الاحتیاط لا یتربک و إن کان عدم الوجوب لا یخلو من قوه كما أن الاحوط إتیانهما لسبق اللسان"

که این قول را بعد توضیح می دهیم.